

رشد اقتصادی، رشد جمعیت و بحران انرژی

در این نوشتار کوتاه می‌خواهیم رابطه‌ی مستقیم رشد جمعیت و افزایش تولید را با مصرف انرژی بررسی کنیم و ارتباط آن را با وضعیت سیاسی منطقه‌ی خلیج فارس و امنیت و استقلال ایران ارزیابی کنیم.

همه‌ی اقتصاددانان و رهبران سیاسی در پی بالا بردن نرخ رشد اقتصادی هستند. و تا هنگامی که مواد خام تامین می‌شوند بر این آهنگ می‌رقصند و پایکوبی می‌کنند.

رشد یک پدیده‌ی تصاعدی است. یعنی در یک زمان مشخصی با یک ضریب ثابت فلان اندازه رشد خواهیم کرد و در سال بعد بیش از مجموع سال‌های پیشین رشد خواهیم کرد. این رشد می‌تواند درباره‌ی همه‌ی پدیده‌های اجتماعی در سطح محلی، ملی و جهانی باشد و هست. تصور ذهنی ما از کلمه‌ی رشد بار اخلاقی مثبتی دارد و حال آن که این بار خنثا است و در هر بستری به رنگ دیگری در می‌آید. مفهوم "رشد" را به صورت عددی باید نگاه کرد و نه اخلاقی. فرمول آن چنین است:

$$f(x) = a^x$$

چنان که گفتیم، مفهوم رشد تصاعدی آن است که رشد هر ساله بیش از مجموع همه‌ی سال‌های پیشین خواهد بود. آن نرخ یا درصد رشد ضریب ثابت یک محاسبه‌ی تصاعدی است. برای نمونه اگر مینا را دوبار بر کردن چیزی بگیریم (خواه جمعیت کشور، مصرف برق و یا هر پدیده‌ی اجتماعی دیگری)، زمان رسیدن به چنان حجمی از چنین معادله‌ای به دست می‌آید:

$$T2 = \frac{70}{\%x}$$

متغیر "ایکس" نرخ رشد و "تی" زمان کافی برای دو برابر شدگی است و عدد تقریبی 70 حاصل ضرب 100 در لگاریتم طبیعی 2 است. اگر بخواهیم 3 برابر شدن یک پدیده را محاسبه کنیم ملاک لگاریتم طبیعی 3 خواهد بود:

$$100 \times \ln 2 = 69.3$$

اگر نرخ رشد جمعیت را 7% بگیریم، این جمعیت ظرف 10 سال دو برابر می‌شود. جمعیت 74 میلیونی کشور ظرف 10 سال با این نرخ رشد به 148 میلیون نفر خواهد رسید. به دنبال این رشد تمامی نیازهای انسان مدرن برای برخورداری از یک زندگی سالم (در این مدت 10 ساله) نیز دو برابر می‌شود. اگر بر فرض آن جمعیت 74 میلیونی کشور 20 میلیون کیلو وات ساعت برق روزانه مصرف می‌کند پس میزان تولید نیز باید با همین نرخ تصاعدی بالا برود و به 40 میلیون کیلو وات ساعت برسد. 10 سال دیگر ایران باید 80 میلیون کیلووات ساعت برق تولید کند و 10 سال پس از آن 160 میلیون و اگر نه، ما با مشکل کمبود برق و گرانی آن روبرو خواهیم شد. مسئله تامین غذا و خوراک نیز پیرو همین رابطه و فرمول است. با یک چنان نرخ رشدی هیچ‌گاه هیچ چیز در کشور کافی نخواهد بود حتماً غذا. می‌بینید که مفهوم رشد همیشه مثبت نیست.

دولت مدرن می‌باید با همه‌ی برآیندهای رشد جمعیت برخورد کند بدین معنی که همه‌ی ظرفیت‌های نهادین کشور می‌باید در طول این مدت کوتاه دو برابر شوند. به این مشکل مسئله‌ی توزیع ناهمگون ثروت را نیز باید افزود. مناطق برخوردار مصرف بیشتری می‌کنند تا مناطق کمتر برخوردار. به تعبیر دیگر مناطق پیشرفته بیشتر از مناطق عقب مانده مصرف می‌کنند.

اگر این توازن میان تولید و مصرف رعایت نشود جامعه فقیر می‌شود. روشن است که افزایش فقر تولیدکننده‌ی نا امنی و ناهنجاری اجتماعی است که می‌تواند تا سطح بحران ملی بالا برود.

این نکته ها را در سطح جهانی نیز می توان مطرح کرد. در غرب برخی کارشناسان که نگران محیط زیست هستند، مسئله ی رشد جمعیت را عامل اصلی آلوده کننده ی طبیعت می دانند. انتقادی که آنان به دولت های خود وارد می کنند کوبیدن بر طبل حفظ رشد جمعیت است که به وسیله ی امتیازهای اقتصادی تشویق به زادن و فرزند آوری بیشتر می کنند. با این کار نرخ رشد جمعیت را بالا نگه می دارند. به این معادله مسئله ی افزایش طول عمر را هم باید افزود. اینک انسان ها به طور معمول دو دهه بیشتر از گذشتگان زندگی می کنند بدون آن که بهره وری اقتصادی داشته باشند. در این راستا میزان مصرف بالا می رود (تاکید ما بر مصرف انرژی است). زیرا تعریف کشاورزی مدرن در ارتباط مستقیم با مصرف انرژی است بدین گونه: "استفاده از زمین، نفت را به غذا تبدیل می کند". شما به تراکتور و دیگر ماشین آلات کشاورزی نیاز دارید که با بنزین و گازوئیل حرکت می کنند. به فرآورده های پتروشیمی نیاز دارید که با کود شیمیایی حاصل از آن خاک را تقویت کنید. دوباره به سوخت نیاز دارید تا محصول را برداشت کنید. باز به سوخت نیاز دارید تا محصول را جابجا کنید و باز به سوخت نیاز دارید تا آن محصول خام را بپروانید و به شکل های گوناگون وارد بازار کنید. تصور تولید بسنده ی غذا برای جمعیت 6.8 میلیاردی جهان بدون نفت ممکن نیست. یعنی بدون نفت یکی از بحران هایی که دامن بشر را خواهد گرفت قحطی غذا خواهد بود و برای کشوری مانند ایران که وارد کننده ی غذا است این بحران چند برابر و چند وجهی خواهد شد.

همانطور که در بالا گفتیم کشورهای پیشرفته تر مصرف بیشتری می کنند تا کشورهای عقب مانده. کشوری که اقتصاد بزرگتری دارد تولید و مصرفش نیز بیشتر است. در اقتصاد مدرن تولید و مصرف دو پدیده ی همزاد و متعارف هستند. این دو باهم وجود دارند. برای بهره وری از تولید می باید مصرف کرد و برای مصرف می باید تولید کرد. مسئله ی صرفه جویی در پاسخ به بحران رو به رشد آلودگی محیط زیست مطرح می شود و بیشتر جنبه ی اخلاقی دارد تا اقتصادی.

پدیده ای به نام بحران انرژی نخستین بار به دنبال جنگ اعراب و اسرائیل در نیمه ی نخست دهه ی هفتاد میلادی به طور مصنوعی روی داد و سپس این بحران کما بیش شدت یافت و فرو نشست اما هیچ گاه حل نشد. انقلاب ایران که ایست کامل بر رشد اقتصادی ما نهاد، رشد جمعیت را سرعت بخشید. یعنی بدون تولید مصرف را بالا بردیم. کشورهای چندی، هم زمان با انقلاب ایران، رشد اقتصادی خود را پی ریزی کردند و به اجرا گذاشتند. پدیده ی گروه اقتصادی 20 دستاورد رشد و توسعه ی جهانی این سه دهه است که اگر انقلاب نمی شد شاید ما نیز عضو این گروه می شدیم. در میان کشورهای عضو این گروه برزیل یک استثنا است از جهت خودکفا شدن در تولید انرژی. برزیل کشوری بود که در دهه هشتاد میلادی چیزی نزدیک به نیمی از درآمد خود را صرف واردات انرژی کرده بود که این خود عاملی بود در تشدید بدهی های کلان آن کشور. اینک این کشور نیازی به واردات نفت ندارد. این دست آورد نه به بهای ایستادن رشد اقتصادی بوده است. خیر. برزیل نرخ رشد اقتصادی بالایی دارد و به زودی اقتصاد این کشور نقش جهانی بزرگتری را بازی خواهد کرد و از محدوده ی امریکای جنوبی بیرون خواهد آمد. شاهکار برزیل در تولید انرژی از راه الکل است با تبدیل شکر به الکل. بخش عمده ی ناوگان برزیل با الکل حرکت می کند. دست آورد برزیل را شایسته است به عنوان دست آورد بشری معرفی کرد.

اما در گروه 20 کشورهای دیگری هم هستند که نقش و اهمیت جهانی آنها مهم است و بر اهمیت شان پیوسته افزوده می شود. آن دو کشورهای هند و چین هستند. آهنگ رشد اقتصادی چین بسیار بالا است ولی با آن جمعیت انبوه هنوز نقطه ی پایان یا درستتر بگوییم نقطه ی با ثباتی در جهت رشد اقتصادی چین متصور نیست. تعبیری که در غرب از بازار چین می شود تعبیر اقیانوس است که هر چه در آن بریزید گم می شود (یا به تعبیر اقتصادی اش مصرف می شود) و چین را تبدیل به بهشت سرمایه داران غرب کرده است. این بهشت شاید تا دو دهه ی دیگر دوام داشته باشد تا آن که اقتصاد چین به تناسب جمعیت به توسعه ی کامل برسد. منظور ما از "توسعه یافتگی" بالا رفتن سطح زندگی در سطح ملی است که به دنبالش گران شدن دستمزدها و خدمات را به ارمغان خواهد آورد و هزینه ی تولید را بالا خواهد برد. این نرخ تصاعدی بالای رشد اقتصادی چین (بیش از 6%) باعث بالا رفتن قیمت انرژی شده است. چین در مقام رقیب غرب بر سر منابع محدود انرژی دارد ظاهر می شود.

طبقه ی متوسط در هند و چین با سرعت بالایی در حال رشد است. افزایش جمعیت این طبقه به معنای افزایش مصرف انرژی است. یک خانواده ی چهار یا پنج نفره ی طبقه ی متوسط که هم تحصیل کرده است و هم نیروی کار ماهر کشور را تامین می کند دوست دارد مصرف هم بکند. آنها برق می خواهند، خانه ای با دو یا سه اتاق خواب می خواهند تلویزیون و یخچال می خواهند و سرانجام خودروی شخصی می خواهند. گفته می شود طبقه ی متوسط هند به بیش از دویست میلیون تن رسیده است و این طبقه در چین از این هم بزرگتر است. ممکن است مجموع طبقه ی متوسط در این دو کشور از کل جمعیت غرب (اروپای غربی و آمریکای شمالی) بیشتر

بشود. تصور افزودن یک میلیارد نفر به جمع طبقه ی متوسط در جهان تنها از سوی هند و چین چندان سخت نیست و این یعنی دیدن و تصور فاجعه. فاجعه هم از نظر محیط زیست و هم از نظر اقتصاد سیاسی و انرژی و هم نقش سیاسی-جغرافیایی کشورها. جهان به زودی با موازنه تازه ای از قدرت روبرو خواهد شد و به اعتقاد من ایران یکی از قربانیان این موازنه ی جدید خواهد بود.

با برآمدن قطب های اقتصادی نوین بحران انرژی تشدید خواهد شد.

در مقوله انرژی به ویژه تولید نفت نکته های استراتژیک و بس خطرناکی وجود دارند که می باید بدان ها پرداخت. آمار مصرف نفت از سوی وزارت انرژی امریکا چیزی نزدیک به 20 میلیون بشکه در روز است. سبب واردات نفت خام و محصولات مشتق آن بیش از 11 میلیون بشکه در روز است¹. بحران نفتی خلیج مکزیکو بر تولید امریکا تاثیر منفی در کوتاه مدت گذارده ولی روشن نیست چه تصمیم نهادین و استراتژیکی خواهند گرفت. مطالعات محیط زیستی برای آسیب شناسی این بحران هنوز آغاز نشده است. بنابر این آینده ی تولید نفت در دریا محتاج یک بررسی و بازبینی دوباره خواهد شد. به روشنی می توان گمان برد این مطالعات و نگرانی ها به تولید آسیب خواهند زد. هم اکنون بسیاری از سکوه های نفتی را خاموش کرده اند و طرح ها و پروژه های در دست ساخت سکوه های تازه همگی ایستاده شده اند. هر چه از تولید داخلی نفت امریکا کاسته شود و هر چه اقتصاد این کشور (3% در سال) رشد بیشتری کند بر اهمیت نهادین و استراتژیک واردات نفت افزوده می شود.

به این معادله باید رشد اقتصادی اروپا و نیز ظهور قدرت های اقتصادی جوان مانند هند و چین را افزود. این دو کشور به سرعت مشغول ساختن طبقه ی متوسط خود هستند. آنها با وجود بهره برداری از معادن بزرگ ذغال سنگ و براه اندازی نیروگاه های برق ذغالی (گفته می شود در هر هفته یک نیروگاه روشن می کنند) نیازمند تولید و واردات نفت و گاز هستند. هم اکنون این دو کشور در سطح جهانی بسیار فعال شده اند و سرمایه گذاری های کلان در کشورهای نفتی می کنند. آنها به رقابت با غرب بر سر تصاحب منابع انرژی برخاسته اند. این البته به معنای فرجه یافتن ایران برای شعبده بازی و شلنگ تخته اندازی میان شرق و غرب نیست.

این غول های اقتصادی هر چه بیشتر رشد کنند بر بحران انرژی افزوده می شود. کانون این بحران نیز خلیج فارس خواهد بود. روی دیگر سکه ی بحران انرژی جنگ است. صلحجوترین کشورها در این منطقه (اگر چنین کشوری موجود باشد) نیز امنیت نخواهد داشت. می باید دست به دامن قدرت های بزرگ شود درست به مانند کشورهای عربی خلیج فارس که عملا هیچ گونه استقلالی ندارند. مسئله دولت و پرچمشان یک چیز صوری است. برای نمونه کویت پیش از آزادی از اشغال ارتش صدام ناچار شد یک قرارداد فراگیر امنیتی 99 ساله با امریکا امضا کند. عملا و قانونا این کشور در اختیار امریکا است. حکم بحرین نیز چنین است. امارات متحده ی عربی را مدیران انگلیسی هستند که می گردانند درست با همان تجربیات موفق اداره هنگ کنگ. حاکمان عرب تنها در جلوی دوربین ظاهر می شوند. عربستان سعودی نیز از این قاعده جدا نیست. در فوریه ی 1945، اواخر جنگ جهانی دوم، "ابن سعود" پادشاه عربستان با فرانکلین روزولت رییس جمهور وقت بر عرشه ی یک ناو جنگی در دریاچه ی "آب تلخ" در شمال خلیج سونز (مصر) دیدار کرد. پادشاه سعودی قرارداد همه جانبه ای با رییس جمهوری امریکا امضا کرد و حق و اختیار کشف و تولید و بهره برداری از منابع تازه یافت عربستان را در ازای ساختن کشور و آوردن آن به قرن بیستم به امریکا واگذار کرد. امریکاییان نیز این کشور را ساختند اما نه به گونه ی زیربنایی که بتواند روی پای خویش بایستد و مستقل شود. هیچ یک از آن کشورها نمی تواند بدون کمک های همه جانبه ی غرب امنیت و ثبات خود را حفظ کند. این را خود اعراب به خوبی می دانند و با آن کنار آمده اند. زندگی امن و راحتی دارند. نیروی کار از کشورهای دیگر مانند بنگلادش، پاکستان و هند می آید و پول و تکنولوژی هم از غرب. بدون زحمت و کار و کوشش صاحب زرق و برق شده اند و تا در بر همین پاشنه بچرخد وضع آنان نیز همین گونه خواهد ماند. غرب مسئله ی عراق را نیز با جنگ حل کرد. یعنی استقلال این کشور نیز بر باد رفت.

می ماند مسئله ی ایران و استقلالش. مشکل ایران از نگاه غرب حل شدنی نیست. مسئله نه بر سر برنامه های اتمی ایران است، نه تهدید اسرائیل است و نه حمایت ایران از گروه های تندروی اسلامی-عربی است. مسئله ی مهم و نهادین، ادعای حاکمیت ایران بر خلیج فارس است. شاه از تخت سرنگون شد به خاطر ادعایش مبنی بر حاکمیت ایران و کشورهای منطقه بر خلیج فارس. وقتی شاه گفت "ما دیگر اجازه نمی دهیم چشم آبی ها برای ما تصمیم بگیرند" و در جای دیگری گفت "خلیج فارس متعلق به کشورهای منطقه است" عملا به غرب اعلان جنگ داد. پر واضح بود که در این جنگ اعراب در کنار ایران نباشند. و ما البته نمی دانیم که شاه روی

¹. http://www.eia.doe.gov/energyexplained/index.cfm?page=oil_home#tab2

آنها حساب می کرد یا نه. جنگ شاه با غرب شروع شده بود و اسلحه ی او قیمت نفت بود. ما تا این اواخر تصور می کردیم حکومت شاه با دولت کارتر تضعیف و سرنگون شد. اسناد آزاد شده ی سیا به ما می گویند که از دولت نیکسون رویکرد امریکا به ایران عوض شد. زیرا هر چه آنها از دولت ایران می خواستند که قیمت نفت را پایین بیاورد زیرا اقتصاد کشورهای غربی در کوران جنگ سرد زیانبار شده بود، شاه زیر بار نمی رفت. توطئه برای سرنگونی حکومت شاه در دولت های نیکسون و فورد کرده شد. این سناریو بر روی میز کارتر تکمیل و اجرا شد که هنوز سرتاسر خاورمیانه از آتش فتنه ی آن می سوزد.

مواضع جمهوری اسلامی درباره ی خلیج فارس ابداع این رژیم نیست بلکه تقلید و پیروی از مواضع و سیاست های رژیم پهلوی است. احمدی نژاد دقیقاً سخنان شاه را به شکل دیگری تکرار می کند. و تا وقتی که موضع ایران چنین باشد با غرب دشمن است و غرب با ایران دشمن.

دلیل عدم پشتیبانی از جنبش های مردمی از سوی غرب همین است که نمی خواهند دولت های ملی و دموکراتیک در این منطقه به قدرت برسند تا بر اساس منافع ملی خود سیاستگزاری کنند. چرا ایران نمی تواند یک پیمان امنیتی با کشورهای منطقه امضا کند؟ این پرسش مهمی است. سرنگونی تنها دولت دموکراتیک تاریخ خاورمیانه (دولت مصدق) از همین زاویه قابل درک است. توقع نباید و نمی توان داشت که غرب از "جنبش سبز" پشتیبانی کند. آنچه در ایران نمی خواهند یک دولت دموکراتیک و ملی است. آنچه مطلوبشان است یا پادشاهی مطلقه است یا پادشاهی مذهبی مطلقه است مثل این ولایت فقیهی که داریم. تنها باید این پادشاهی در جهت منافع غرب به صورت پایدار حرکت کند. از این نگاه، جنبش سبز ایران هیچ آینده ی سیاسی ندارد.

هر چه بر اهمیت منابع انرژی منطقه ی خلیج فارس افزوده شود امنیت و استقلال ایران بیشتر به خطر می افتد. تصور کنید به نقطه ای برسیم که تولید نفت کشورهای غیر عضو اوپک افت کند یا افزایش نیابد. فشار بر اوپک بالا خواهد گرفت که تولید را بالا ببرد. مطالعه ی گزارش سالانه ی اوپک را بر همگان توصیه می کنم. اعداد و آمار ی که خواهم آورد از منابع اوپک خواهد بود.² بر پایه ی گزارش اوپک در مورد رشد اقتصادی کشورها و منطقه های اقتصادی، قوی ترین رشد مربوط به چین و کشورهای جنوب آسیا خواهد بود با رشد 6.3% در چین و 4.7% در کشورهای جنوب آسیا در محدوده ی زمانی 2009-2030 (گزارش اوپک، بخش 1 ص.7). نرخ متوسط رشد جهانی 3% در سال در همان محدوده ی زمانی است (همان منبع. بخش 1 ص.7) مصرف انرژی همچنان نرخ رشد مثبتی را خواهد داشت. بر اساس مطالعات مرکز مستقل تحقیقات انرژی امریکا³ در فاصله ی زمانی 2007-2030 به میزان 42% بر مصرف انرژی در سطح جهان افزوده خواهد شد (همان منبع بخش 1 ص.8). با وجود اعمال سیاست های بهینه سازی در مصرف و بالا بردن استاندارد تکنولوژی، میزان مصرف همچنان بالا خواهد رفت ولی با آهنگی کندتر.

تولید کشورهای غیر عضو اوپک

هر حوزه ی نفتی دارای سه مرحله است: مرحله ی فروش⁴ - مرحله ی آرامش⁵ و مرحله ی فروکش⁶. یک چاه ابتدا بیشترین ظرفیت تولید را دارد. مرحله ی دوم، تولید دراز مدت است ولی کمی پایین تر از سطح مرحله ی نخست و مرحله ی سوم دوره افت تولید است. نرخ متوسط افت تولید در این گروه از کشورهای تولید کننده در سال 2000 حدود 4.6% تخمین زده شد. نکته ی قابل توجه آن است که این عدد 4.6% تقریباً پایدار مانده است. عوامل بسیاری در این محاسبات دخیل هستند و این اعداد در مناطق گوناگون اقتصادی پیوسته تغییر می کنند. تولید در منطقه ی اقیانوس آرام و اروپای غربی بیش از 9% افت کرده است. بر عکس در روسیه، جمهوری آذربایجان و قزاقستان میزان افت حوزه های قدیمی پایین است. به واقع آنها توانستند تولید را از سال 2000 تا

². http://www.opec.org/opec_web/static_files_project/media/downloads/publications/WOO%202009.pdf

³. EIA http://www.eia.doe.gov/energyexplained/index.cfm?page=oil_home#tab2

⁴. build up phase

⁵. plateau phase

⁶. decline phase

2008 بالا ببرند. چین توانست با استفاده از تکنولوژی های نوین میزان افت تولید را در حد 3% نگه دارد و از سقوط بیشتر جلوگیری کند. مناطق دیگر نیز مانند امریکا، کانادا و مکزیک نرخ های افت تولید متفاوتی دارند (همان منبع. بخش 1 ص. 123-124).

مصرف انرژی جهان امروز 87.9 میلیون بشکه در روز است. این عدد بر اثر بحران اقتصادی اخیر پایین تر از محاسبات و پیش بینی های گذشته است. میزان تولید واقعی اوپک 30 میلیون بشکه در روز است گرچه ظرفیت تولید بالاتری دارد. در دوره ی مورد مطالعه ی ما (2008-2030) این مصرف به 106 میلیون بشکه خواهد رسید (همان منبع. بخش 1 ص. 51-53). روشن است که ماموریت اوپک چه خواهد بود. من واژه ی "ماموریت" را به دقت به کار می برم. اوپک نمی تواند به جهان پشت کند. در 20 سال آینده میزان تولید اوپک باید و قهرا بالا برود و خواهد رفت (با ایران یا بی ایران).

سناریو بحران زده ای که می توان پنداشت چنان است که کشورهای غیر اوپک ظرف 10 سال آینده تولیدشان به نیم میزان کنونی افت کند و جهان با میانگین رشد اقتصادی 3% و نرخ رشد جمعیت 1.5% بزرگتر شود. آیا می توان دریافت فشار سیاسی و امنیتی بر اوپک چند برابر خواهد شد؟ همینک که ما از آن نقطه بسیار دوریم منطقه ی خلیج فارس کاملا اشغال نظامی شده است آن هم تنها از سوی غرب. خلیج فارس یک منطقه ی اشغال شده است منتها کسی این واژه را به کار نمی برد. اگر سازمان ملل رژیم تازه ای اعلام کند و حاکمیت ملی همه ی کشورهای منطقه را نادیده بگیرد و این ها را "مناطق تابعه" بنامد که در زیر حاکمیت و مدیریت سازمان ملل قرار گیرند چه؟ مگر با ملت فلسطین چه کردند؟

بحران رشد جمعیت

رشد جمعیت در ابعادی این چنین تنها از راه نفت میسر شده است. تولید انبوه غذا در این چنین ابعادی یک پدیده نوین است مربوط به دستاورد مدرنیسم و اقتصاد مدرن صنعتی که آن هم متکی به نفت است. این گزاره ی بسیار مهمی است: کشاورزی مدرن نفت را به غذا تبدیل می کند. جمعیت اشباع شده سه بحران می سازد: بحران غذا، بحران انرژی و بحران محیط زیست.

این که هند اینک می تواند برنج صادر کند مایه ی خوشبختی است و آن را باید یک دستاورد بزرگ بشری خواند به مانند تبدیل شکر به سوخت در برزیل یا تبدیل ذرت به سوخت در ایالات متحد امریکا. اما پرسش مهم این است که هند تا کی می تواند این تولید و نسبت میان مصرف و تولید را حفظ کند و همچنان صادر کننده ی برنج باقی بماند؟

با این فرمول و گزاره "بقا و تداوم رشد بر پایه ی منابع محدود و پایان پذیر ناممکن است" چگونه باید برخورد کرد؟ تا ابد نمی توان از منابع زمین بهره برداری کرد. بنابر این تا ابد نمی توان رشد کرد. در هیچ شاخصی نمی توان تا ابد رشد کرد. یک نقطه ی پایان در انتظار ما است. تمدن بشری با یک ایست قلبی روبرو خواهد شد اگر با مقوله ی رشد به طور انتقادی برخورد نکند.

برای پرهیز از جنگ، بشر ناگزیر از بازنگری مقوله ی رشد است. رشد را نباید مقدس شمرد. اسحاق آسیموف در یکی از مصاحبه هایش که توسط بیل مویرز انجام گرفت نکته های پندآموز شگرفی را با تمثیل ویژه ای بیان کرد که بسیار با اهمیت است.⁷

مویرز: چه بر سر وجدان بشر خواهد آمد اگر جمعیت با این نرخ همچنان رشد کند؟

آسیموف: به طور کامل نابود خواهد شد. در این مورد مایلم از تمثیل دستشویی استفاده کنم در آپارتمانی که دو نفر با دو حمام و دستشویی زندگی می کنند. آن دو از آزادی استفاده از حمام برخوردارند. شما می توانید به حمام در هر زمانی که مایلید بروید و هر چقدر می خواهید در آن بمانید و هر کاری دوست دارید در آن بکنید. این حق می باید در قانون اساسی نوشته شود. ولی اگر شما 20

⁷. Bill Moyers: "A world of Ideas" Doubleday, New York City, 1969, p.274

نفر را ساکن آن آپارتمان کنید؛ فارغ از این که فرد چقدر به آزادی استفاده از حمام اعتقاد داشته باشد چنان چیزی وجود نخواهد داشت. شما ناگزیر خواهید بود جدول زمانی برای افراد تنظیم کنید. ناچار خواهید شد به در بکوبید و فریاد برآرید "کارت تمام شد؟" و غیره.

آسیموف: دموکراسی نمی تواند در جامعه ی اشباع شده از جمعیت دوام بیاورد. وجدان بشر نمی تواند دوام بیاورد. آسایش و آبرو از میان می روند. چنان که شما همچنان مردمان بیشتری بر این کره ی خاکی بنشانید ارزش زندگی نه تنها افت می کند بلکه نابود می شود. مهم نخواهد بود اگر یک نفر بمیرد. همچنان مردمان بیشتری وجود خواهند داشت. فردیت کمتر اهمیت خواهد یافت.

یک رهیافت از این نوشته می تواند این باشد: نقد مفهوم سیاسی-اقتصادی استقلال⁸ ما.

براستی برداشت ما از پدیده ای به نام استقلال چیست؟ هر چه باشد آیا پدیده ای صُلب است یا بسیط است؟ آیا شکننده است؟ آیا نقدپذیر است؟ آیا مقدس است؟ آیا باارزشتتر و مهم تر از زندگی و امن و آسایش است؟ آیا وجود دارد؟ آیا برداشت ما از استقلال با ایرانیان دوره ی مشروطه یکی است؟ بیش از یک صد سال است که از قزاقان روس با آن شمشیرهای آخته نه در خیابان های تبریز اثری است و نه در تهران. آخرین باری که استقلال ایران به چالش کشیده شد دوره ی جنگ جهانی دوم بود که حتا موضع بی طرفانه ی ایران مانع از اشغال کشور نشد. البته حمله ی عراق به ایران استقلال کشور را به چالش نکشید. این تجربه های تلخ نزدیک به دوره ی زندگی ما مانع از رویارویی با پرسش های بالا نمی شوند. آسوده نباید خوابید که بگوییم کوروش بیدار است. یا بگوییم کوروش آسوده بخواب زیرا که ما بیداریم. این بیداری یعنی چه؟ این هوشیاری ناظر بر چه چیز است؟ ما هیچ نشانه ای از هوشیاری نسبت به تحولات جهان نزد هیچ کس ندیده ایم حتا در این سی سال گذشته.

جهان به سرعت در حال نو شدن است. همه ی ارزش ها تغییر می کنند. نه می توان گفت این خوب است و نه می توان گفت بد است. ولی تغییر است. تغییری که با آن روبرو هستیم به سرعت دارد مستقر می شود، و آن قدرت یافتن شرکت های خصوصی است آن هم در سطح معادلات جهانی. شرکت ها جایگزین دولت ها خواهند شد یا آن که رسماً دولت ها نمایندگی شرکت ها را خواهند کرد. به تازگی در دعوایی حقوقی در مورد اصلی از قانون اساسی امریکا دادگاه عالی فدرال حکم عجیبی صادر کرد که مایه ی شگفتی بسیاری از منتقدان و لیبرال های امریکا شد. این حکم ساختار سیاسی امریکا و به دنبال آن ساختار سیاسی جهان را تغییر خواهد داد. آن حکم درباره ی "فرد" شمردن شرکت ها است تا مشمول حقوق شناخته شده ی فردی در قانون اساسی این کشور بشوند. بر طبق این حکم حکم عجیب دادگاه شرکت ها می توانند از همان حقوق فردی مندرج در متن قانون اساسی به عنوان شهروندان کشور برخوردار شوند. از جمله ی آنها متمم اول قانون اساسی است که شرکت ها از آن به عنوان "فرد" بهره خواهند برد.

یکی از دست آوردهای این حکم برداشتن محدودیت از روی این شرکت ها برای شرکت در همه ی انتخابات (محلی، استانی و فدرال) خواهد بود. بدون محدودیت می توانند به سود سیاستمداران مورد پسندشان پول در انتخابات تزریق کنند. به تعبیر دیگر، از این پس وال استریت بسیار آسان تر از گذشته (به شکلی کاملاً قانونی) دولت های امریکا را خواهد خرید و رای مردم بیشتر از گذشته جنبه ی بازیچه خواهد یافت. بنابر این سیاست های آینده ی این کشور بیش از گذشته حافظ منافع شرکت ها و بازار خواهد بود. یکی دیگر از نگرانی های گروه های چپ و لیبرال نگهداری و حفظ محیط زیست است که در دولت های آینده طرح هایشان با اشکالات و سنگ اندازی های بیشتری روبرو خواهند شد.

در مورد انرژی این فرگشت یا تحول می تواند سیاست های خارجی امریکا را بیش از گذشته در راستای منافع شرکت های بزرگ تنظیم کند. در این صورت باید پرسید مفهوم دولت و ملت چگونه تغییر خواهد کرد. شکل سازمان ملل و اهمیت آن چگونه تعریف خواهد شد. آیا روابط بین الملل بیشتر از گذشته دستخوش تامین منافع شرکت ها قرار خواهند گرفت؟ اگر بله، چگونه؟ آیا ارزش های انسانی دستخوش و بازیچه ی منافع شخصی این شرکت ها خواهند شد؟ آیا در این صورت مأموریت ماشین جنگی امریکا عوض خواهد شد؟ اگر آری، معطوف به تامین منافع شرکت ها خواهد شد؟

⁸. Socio-economic independence

این ها پرسش های ترس آوری هستند که باید هر ایرانی از خودش بپرسد. از نگاه من ریشه ی همه ی این ناامنی ها تاخیر و دیرکرد ما در ورود به عرصه تاریخ مدرن است. ما دیر وارد تاریخ شدیم. انقلاب مشروطه ی ما می باید یک صد سال جلوتر رخ می داد. افسوس که نشد. بنابر این شاید بهتر باشد ما از آرمان گرایی بی معنی خود دست برداریم و کاسب کار بشویم. زیرا مسئله ی ما عدالت در سطح جهان (شعار احمدی نژاد) نیست بلکه مسئله بقای ماست که زیر سوال رفته است. رهبران کنونی کشور بهتر است این نکته ها را جدی بگیرند و بی هوده به انتظار ظهور امام زمان برای بسط عدالت ننشینند و این زمان و فرصت کوتاه مانده را هدر ندهند. ایران باید تضمین های لازم را در جهت حفظ امنیت جریان نفت به غرب بدهد و امنیت خلیج فارس را به خود غرب واگذارد. همینک خلیج فارس از دست رفته هست. باز پس گیری آن به معنای اعلان جنگ به کل مجموعه ی غرب است. به این مجموعه شما باید ژاپن، کره ی جنوبی، چین و هند را هم بیافزایید. آیا بخت پیروزی داریم؟

شهرام ارشدنژاد

بیست و چهارم جولای 2010